



تجربه

لباس‌های دورنینداختنی

احیای یک فرهنگ فراموش شده
در لابه‌لای داستانی کودکانه

تا حالا برای فرزندت، لباس دوختی؟ منظورم دوختن درزهای باز شده و دکمه‌های افتاده و زانوهای «وصله لازم» نیست. منظورم دوختن یک

نغمه رحیمی‌پور

قفسه کتاب

لباس درست و حسابی است. وقتی با متر خیاطی، طول و عرض و بالا و پایینش را اندازه می‌گیری، الگو می‌کشی، برش می‌زنی و جادکمه بازمی‌کنی.

تا حالا چند تا از لباس‌های کوچک‌شده دخترخاله‌ها یا دخترعمه‌های بزرگ‌تر را گرفتی و تن فرزندت کردی؟ ما بچه‌هایی بزرگ‌شده با لباس‌های مامان دوز یا لباس‌های موروثی چند دست چرخیده هستیم. ولی امروز، گنجینه خاطرات بچه‌هایمان، خالی از چنین تجربه‌هایی است.

کتاب «لباس همیشگی من» کتابی برای کودکان ۶ تا ۹ سال است در مورد لباسی که بادیستانی هنرمند دوخته می‌شود و هر سال با ابتکار، تغییر می‌کند تا همچنان مناسب پوشیدن باشد. لباسی که تا وقتی قابل استفاده است، دور انداخته نمی‌شود و جایگزینی برایش نمی‌آید. مادر بزرگ داستان، خودش تولیدکننده است و برای آن که محیط زیست آلوده نشود، به نوه‌اش کمک می‌کند همان لباسی را که دارد، تغییر بدهد و همیشه بتواند از آن استفاده کند و در آخر نیز، لباس به دخترخاله کوچک‌تر می‌رسد تا لباس همیشگی او باشد.

سبک تصویرهای کتاب که تکه چسبانی تلفیقی با رنگ است کاملاً با موضوع داستان، همخوانی دارد. مثلاً تکه‌های پارچه، برش‌های روزنامه، کاغذ الگو و کوک‌های دور برخی قسمت‌ها، با این که تصویرگر و نویسنده، دونفر هستند ولی به خوبی توانسته‌اند متن و تصویر را هماهنگ کنند. تصاویر، ساده و در عین حال پر از طرح و رنگ‌های شادند. گویی تصویرها و تکنیک اجرای آن نیز می‌خواهد همان پیام داستان را برساند؛ این که با اشیای به ظاهر دور ریز اطراف‌تان می‌توانید آثار زیبایی خلق کنید، فقط به کمی خلاقیت نیاز دارید.

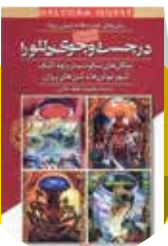
بعد از خواندن کتاب می‌توانیم در مورد این سوال با کودک صحبت کنیم چه چیزهای دیگری را در اطرافش می‌شناسد که می‌توان از آنها بارها استفاده کرد؟ به جای خریدن یک جنس نو، چه تغییراتی در وسیله قدیمی می‌توان ایجاد کرد که باز هم قابل استفاده باشد؟ کدام یک از وسایل را می‌توانیم به اطرافیان مان ببخشیم و خوشحال‌شان کنیم؟ بعد جواب‌هایمان را روی کاغذ بنویسیم و سعی کنیم حداقل یک مورد را اجرا کنیم و در مورد احساس‌مان بعد از اجرای آن، حرف بزنیم. ما با این کار به ظاهر کوچک، چه تأثیرات بزرگی در دنیا گذاشته‌ایم؟

این کتاب، داستان یک فرهنگ فراموش شده است؛ فرهنگ تولید در مقابل مصرف، خلاق بودن در مقابل تن‌پروری و اقتصاد مقاومتی در مقابل رفاه‌زدگی. در عصری که اطرافمان پر است از تبلیغات اجناس متنوع و هر روز یک مدل جدید از هر وسیله‌ای به بازار می‌آید، آیا می‌خواهیم بار دیگر این فرهنگ را در فرزندان مان احیا کنیم؟

نوخوان قصه‌ها

ضمیمه کتاب و داستان روزنامه جام جم
سه‌شنبه ۱۵ تیر ۱۴۰۰ • شماره ۱۲۵

برای خواندن
هر جلد چهار ساعت، با
احتساب هشت جلدی بودن
۳۲ ساعت، ولی آرام آرام
بخوانید که زود تمام
نشود!



نویسنده:

امیلی رودا

مترجم:

محبوبه نجف‌خانی

انتشارات:

بنفشه

۱۱۴۵ صفحه

۱۵۸۰۰۰ تومان



نویسنده:

هریت زیفرت

مترجم:

مریم رزاقی

تصویرگر:

لیز مورفی

انتشارات:

کتاب‌های زعفرانی

۳۶ صفحه

۱۳۸۰۰ تومان

ماجرای جویی نفسگیر در یک تابستان گرم

شما برای نجات سرزمین دلتورا چه کار می‌کنید؟

حاضریم سر رفوزه شدنم شرط ببندم که خوش‌تان می‌آید؛ خیلی هم خوش‌تان می‌آید! اولین دلیل برای ادعایی که حاضریم به خاطرش رفوزه شوم این است که شما شخصیت‌های داستان را بی‌نهایت دوست خواهید داشت. «لیف»، «باردا» و «جاسمین» سه نوجوانی هستند که راه می‌افتند تا هفت گوه‌رگمشده کمربند دلتورا را پیدا کنند. گاهی گمان می‌کنم حتی اگر پیر پیر هم شوم، لیف و باردا و جاسمین همیشه در ذهنم و یک گوشه قلمم باقی می‌مانند.

دومین دلیل این است که کمربند دلتورا خیلی جذاب است. هرکدام از سنگ‌های کمربند قدرت مخصوص به خودش را دارد. مثلاً «لعل» بنفش موجب تسکین و آرامش می‌شود. لیف وقتی می‌ترسد دستش را روی لعل بنفش می‌گذارد و آرام می‌شود یا مثلاً «اوپال» بخش‌هایی از آینده را نشان می‌دهد یا «یاقوت» سرخ در حضور اهریمن کم‌رنگ می‌شود. همین نیروها باعث می‌شود قدرت پادشاه دلتورا خیلی زیاد باشد و استفاده از آن نیروها آن قدر هیجان‌انگیز که آدم دلش می‌خواهد یک کمربند دلتورای شخصی داشته باشد.

سومین دلیل این است که خانم «امیلی رودا» یعنی نویسنده کتاب، استاد غافلگیری است. من کتاب‌های زیادی خوانده‌ام. اما در هیچ کدامش این قدر غافلگیر نشدم. هر بار با خودم می‌گفتم: «این بار دیگه رودست نمی‌خورم!» ولی باز هم رودست می‌خوردم و چقدر خوش می‌گذشت! حالا که همه کتاب‌های خانم امیلی رودا را خوانده‌ام، می‌توانم بگویم غافلگیری شاه‌کلید اوست! همه می‌دانند حتی ساده‌ترین و معمولی‌ترین قصه‌ها با یک شوک واقعی خیلی جذاب می‌شوند.

و چهارمین دلیل این است که شما وقتی در جست‌وجوی دلتورا را تمام می‌کنید، حسابی غصه خواهید خورد و دل‌تان می‌خواهد ادامه داشته باشد که باید بگویم ادامه دارد! دو مجموعه دیگر به نام «سرزمین سایه‌های دلتورا» و «ازدهایان دلتورا» ادامه ماجراجویی لیف و باردا و جاسمین را تعریف می‌کنند.

حالا بیشتر از این لحظه‌های ارزشمند تابستان را تلف نکنید. در جست‌وجوی دلتورا را از هر کجا به ذهن‌تان می‌رسد گیر بیاورید و بروید زیر پتویتان و شروع به خواندن کنید و بین داستان آنجایی که از شدت هیجان نفس‌تان گرفته یاد این جمله من بیفتید که «هیچ نوجوانی از خواندن در جست‌وجوی دلتورا پشیمان نمی‌شود!»

اگر یادداشت شماره قبل را خوانده‌اید و نگران من بودید باید بگویم که من برخلاف انتظارم رفوزه نشدم! (دست و جیغ و هورای حضار) به این ترتیب وارد یک تابستان شاد دیگر شدم! تابستان ۱۵ سالگی! و اینجا هستم تا با معرفی یک کتاب دیگر تابستان شاد خودم را با شما



برناز کلاس نهم!

بالاخره کلاس هشتم را قبول شد

قسمت کنم.

اعتقاد دارم تابستان بهترین فصل برای خواندن مجموعه‌های طولانی و چندجلدی است. وقتی هیچ دغدغه دیگری نداری و می‌توانی از صبح تا شب یا شب تا صبح خود را زیر پتویت پنهان کنی و بخوانی و بخوانی. کتابی که می‌خواهم معرفی کنم را در تابستان گرم ۱۲ سالگی‌ام خواندم. حالا هم دست خواهر کوچکم است که در تابستان گرم ۱۰ سالگی است. همه این‌ها را گفتم که بگویم به نظرم دخترها و پسرهای ۱۰ تا ۱۵-۱۴ ساله دوستش خواهند داشت.

داستان از سرزمینی به نام «دلتورا» شروع می‌شود. اسم مجموعه کتاب هم دقیقاً همین سرزمین است، «در جست‌وجوی دلتورا». پادشاه و وارث سرزمین دلتورا ناپدید شده‌اند و ارباب سایه‌ها که آدم بدی است به پادشاهی رسیده. حالا باید قهرمانی بیاید و کمربند گمشده پادشاهی را پیدا کند و با قدرت کمربند ارباب سایه‌ها را شکست بدهد. کمربند پادشاه هفت سنگ با ارزش دارد که هر کدامش در یک گوشه سرزمین پنهان شده.

حتماتاً به حال فهمیده‌اید که با چه مدل

کتابی روبه‌رو هستیم. از آن کتاب‌های

تخیلی ماجراجویی هیجان‌انگیز.

خواهش می‌کنم اگر الان توی دل‌تان

گفته‌اید «من که کتاب تخیلی دوست

ندارم» یک بار تجدیدنظر

کنید و در جست‌وجوی

دلتورا را بخوانید.

بعد اگر خوش‌تان

نیامد آرزو کنید که

من سال دیگر

رفوزه شوم!

